

# سوگنامه

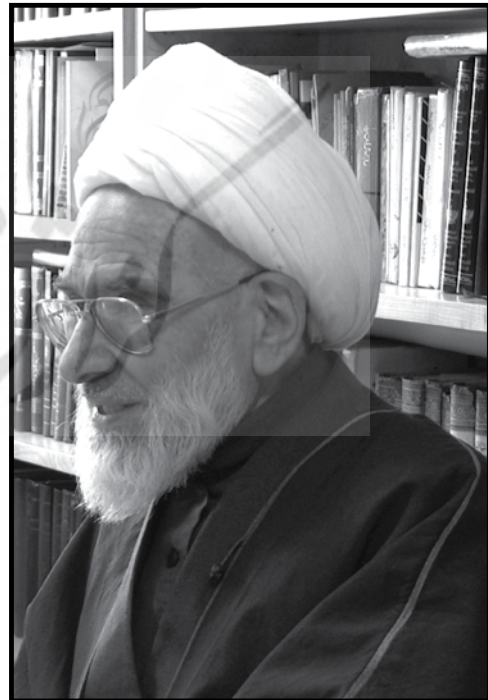
## ذکر جمیل نورانی

به یاد مرحوم استاد دانشمند و فقید سعید حاج شیخ عبدالله نورانی (ره)

احمد مهدوی دامغانی

قریب شصت سال پیش در سفری که به مشهد مشرف شده بودم و روزی در خدمت مرحوم والد به مدرسه باقریه، که آن ایام آن مرحوم مباحثه «اصول» خود را عصرها در آن مدرسه افاضه می فرمود، رفتم و تا وارد مدرسه شدم، طلبه جوانی که اندامی نسبتاً درشت و صورتی شاداب و براستی «نورانی» داشت و چنین می نمود که در همان دم پلکان ورودی مدرسه منتظر پدرم می بوده است، نزد پدرم آمد و از مبحث درس روز گذشته سؤالی — یا به تعبیر معهود «اشکالی» — را که داشت، در میان گذاشت و پدرم سرگرم جواب یا حل اشکال او شد و چون طلاب بر جاهای خود نشسته بودند، پدرم و آن جوان به طرف مدرس روان شدند و پدرم پیش از آن که بر مسند تدریس بنشیند، آن طلبه را چنین به من بنده معرفی فرمود: «آقای آقا شیخ عبدالله نورانی نیشابوری از فضلالی طلاب اند.» و تا خواست مرا به ایشان معرفی کند، او که مرا شناخته بود، صحبت مختصری که متضمن احوالپرسی بود، با من کرد و گفت: «بعد از مباحثه، من با شما خیلی صحبت دارم.» و چنین شد که پس از اتمام مباحثه، صحبت ما هم ساعتی ادامه یافت. این ابتدای آشنایی سپس دوستی و رقابت من بنده با آن وجود نازنین بسیار دانشمند و بسیار پرهیزگار و دیندار و خداترس بود.

آخرین مکالمه با آن عزیز حدود دو سال پیش بود که در مجموع از آن مکالمه جز غم و غصه چیزی برایم حاصل نشد؛ چرا که مرد داغدیده بود و رنج فراوانی را تحمل می کرد و از آن



اندوه فقدان دوست، آن هم دوستی به تمام معنی کلمه شریف و صدیق و پاکیزه و عالم عامل کامل مهذب و انسانی بسیار با وفا و صفا، و زاهدی فرشته خو چون مرحوم مبرور، حجت الاسلام والمسلمین، آقای حاج شیخ عبدالله نورانی — رحمة الله علیه — برای این غریب دور از وطن بسیار جانگزا و دردناک است؛ خاصه آن که هنوز قلبم از زخم فراق مرحوم آقای ایرج افشار التیام و آرامش نیافته است.



پس هر وقت با جناب استاد دکتر مهدی محقق، ادام‌الله ایامه، که علائق بسیاری از مجاورت و مناسبت میان این دو \_ که خدای آن را بیامرزاد و به این عمری دراز مرحمت فرماید، و یا جناب استاد دکتر شفیعی کدکنی، دامت افاضاته، صحبت می‌کردم، حال آن بزرگوار را از ایشان می‌پرسیدم.

مرحوم آقای نورانی پس از آن که از اساتید حوزه مشهد عموماً و خصوصاً از دروس مرحوم مغفور آقای ادیب نیشابوری دوم و سپس از مباحثات مرحومان آقایان حاج شیخ هاشم مدرّس قزوینی و والد مرحوم، و حاج شیخ مجتبی قزوینی و آقای آقا شیخ هادی کدکنی (در معقول بخصوص) و سپس از محضر پرفیض مرحوم آیت‌الله آقای حاج سید محمدهادی میلانی، قدس سرّه، بهره‌ها برد، از اوائل دهه ۵۰، یا اواخر دهه ۴۰ (?) به تهران آمد و از فرط دانش دوستی و شوقی که به تحصیل علم داشت و یا عفت و متانت و مناعتی که بدان متصف بود، جز به ادامه تحصیل و بحث و تحقیق در فقه و اصول و حکمت، همی نداشت و تا آنجا که می‌دانم از محضر مرحومان آیت‌الله آقای حاج شیخ محمدتقی آملی، قدس سرّه، و آیت‌الله آقای حاج سید ابوالحسن رفیعی قزوینی، و آن دانشی مرد آزاده و ارسته عالی‌مقام، مرحوم آقا میرزا ابوالحسن شعرانی و مرحوم آیت‌الله آقای سید محمد کاظم عصار نیز استفاده کرد و واقعاً فقیهی معقولی و متألّه شد.

در آن سال‌ها زندگانی‌اش در وضع بسیار زاهدانه و با بی‌نیازی از غیر و توکل تام به عنایت الهی می‌گذشت و مدت‌ها به تمنای بسیاری از مؤمنان و صالحان از سکنه «دارآباد» (حسین‌آباد) که آن وقت‌ها هنوز بکلی به تهران متصل نشده بود، امامت مسجد آن دهکده را پذیرفته و مقبولیت تامی نزد اهالی دارآباد یافته بود، و تا حدود سال ۱۳۵۹ یا ۱۳۶۰ در همان دارآباد سکونت می‌فرمود.

از همان اوایل ورودش به تهران، علاوه بر آن که در نهار چهارشنبه‌های مسجد سهپسالار شرکت می‌فرمود، با لطفی که به حقیر داشت، به من ناچیز تفقد می‌فرمود و هر روز هم که از غیر چهارشنبه به «شهر» یعنی به تهران می‌آمد، به دفتر من بنده تشریف می‌آورد و گاه نیز گده‌هایی که با حضور مرحوم میرور استاد و الامقام احمد آرام - رحمه‌الله علیه - که حقاً به آقای نورانی اعتقاد و ارادت خاصی داشت و حضرات دکتر محقق و دکتر شفیعی کدکنی و مرحوم خدیو جم - رحمه‌الله علیه - تشکیل می‌شد، از زیارتش محظوظ می‌شدم.

خدایش بیامرزاد و به حضرات دکتر محقق و دکتر شفیعی - ادام‌الله عزّهما و افاضاتهما - طول عمر مرحمت فرماید! آقای نورانی علاوه بر فضایل و محاسن فراوانی که خصایص ذاتی او بود، از نعمت سخنوری نیز بخوبی بهره‌مند بود. او بسیار خوش‌صحبت بود و لحن آرام و دلنشینی داشت. سخنانش جذاب بود و بر دل می‌نشست و از این رو فراوان از او تقاضا می‌شد که بر منبر رود و به وعظ و ارشاد بپردازد. آخرین سخنرانی که از او شنیدم و به یاد دارم، در مجلس ترجمه مرحوم میرور دکتر محمود افشار -والد ماجد مرحوم آقای ایرج افشار- بود که مجلس «غاصّ بأهله» بود و عموم فضلاء و رجال (آه آه! خدا رحمت فرماید مرحوم دکتر غلامحسین صدیقی، آن فرشته مجسم به صورت انسان را که در آن روز به مناسبت مطلبی فقهی که آن مرد بزرگ می‌خواستند با من بنده در میان بگذارند، امر فرمودند که پیش از ایشان آن مجلس را ترک کنم) در آن مجلس برآستی به عزا نشسته بودند. آقای نورانی در ختم مجلس بر آن صندلی‌ای که نشسته بود، سخن آغاز فرمود و بسیار پخته و نغز و بامغز و به مقتضای حال و مقام سخن گفت. یادش گرامی باد!

### پرهیزگاری و مناعت

در فضیلت و پرهیزگاری و مناعت و تقوای واقعی او، مطلبی را به عرض شما خوانندگان گرامی برسانم:

اوایل سال ۱۳۵۵ مرحوم آقای صادق احمدی، آن وزیر پاک پاکیزه پاک‌نهاد پاک‌دامن دادگستری، رحمه‌الله علیه (که این فقیر ناچیز در میان وزرای عدلیه‌ای که در دهه‌های اخیر قبل از انقلاب می‌شناسم، پس از مرحوم مغفور آقای حاج آقا جمال‌الدین اخوی - طاب‌ثراه - از همه وزرای عدلیه دین‌دارتر و مقیدتر به رعایت آداب مذهبی بود. و سابقاً در جایی نوشتم که عصر یک روز چهارشنبه‌ای در وسط رسیدگی به پرونده‌های مربوط به کانون، ناگهان ساعت را دید که چیزی به غروب نمانده است و مثل عقرب‌زده‌ها از جای برخاست و گفت: «مهدوی! همین جا بنشین تا من در آن اتاق - اتاق کوچک وصل به اتاق وزیر در ساختمان کاخ دادگستری - نماز را بخوانم و برگردم.» و چنین کرد) روزی برخلاف معمول، خودش با واسطه تلفنی کرد که: «یک کاری دارم و فوراً بیا اینجا.»

خدمتش رفتم؛ فرمود: «مهدوی! بعد از آقای حاج میرزا



عبدالله ثقة الاسلامی، برای محکمه شرع تاکنون رئیس یا سرپرستی معین نشده و مراجعین آن محکمه سرگردانند. تو با ارتباطی که با حضرات علما و آقایان اهل علم داری، می توانی شخص واجد صلاحیتی که سنش از پنجاه متجاوز باشد، معرفی کنی.» و اضافه کرد که: «من خودم خدمت حضرت آقای شهابی [یعنی مرحوم آیت الله آقای آقا میرزا محمود شهابی - طیب الله ثراه - متوفی در مرداد سال ۱۳۶۵] این مطلب و استدعا را عرض کردم و ایشان اظهار نظری فرمودند؛ ولی امر فرمودند با تو مشورت کنم. سعی کن تا چهارشنبه که اینجا می آیی [چهارشنبه ها معمولاً از ساعت ۴ تا ۶ بعد از ظهر وزیر دادگستری به امور کانون سردفتران رسیدگی می کرد]، دو سه نفر را معرفی کنی.»

من بنده با آن که می دانستم به قول مرحوم استاد علامه فروزانفر، رحمه الله، در آن امر کذایی، «این تکلیف، تکلیف شاقی است»، عرض کردم: «امرتان را اطاعت می کنم ولی از همین الآن فرمایش سعدی را به عرضتان می رسانم که: گرچه عمل کار خردمند نیست.» احمدی اضافه کرد که: «ضمناً حقوق مادی این سمت، ماهی دو سه هزار تومان است و ممکن است منبعی فوق العاده ها هم داشته باشد.»

از همان لحظه ذهنم متوجه دو نفر شد: آقایان حاج شیخ عبدالله نورانی و آقاشیخ محمدتقی جعفری تبریزی، رحمه الله علیهما. و فردای همان روز به دارآباد رفتم و حرف وزیر عدلیه و پیشنهاد او را به ایشان گفتم و اصرار به پذیرش درخواست وزیر کردم. آقای نورانی، رحمه الله علیه، که مقام والایی از علم و معرفت و امانت و تقوا و مناعت و قناعت داشت و فی الواقع بیت حضرت خواجه شیراز که:

دولت فقر، خدایا، به من ارزانی دار

کاین کرامت سبب حشمت و تمکین من است

وصف الحال اوست، با نگاهی ملامت بار به من فرمود: «احمد آقا! تو چطور همچو چیزی را به من پیشنهاد می کنی؟ مگر خودت مکرراً نمی گویی که حضرت آقای حاج شیخ (یعنی مرحوم پدر - رحمه الله) تو را از این که به دانشکده حقوق و سپس به عدلیه بروی، منع فرموده اند؟ مگر نمی دانی که من شاگرد و تربیت یافته ایشانم و در زندگی متنعم به نعمت ریزه خواری از خوان حضرت علی بن موسی الرضایم؟» و به همان لهجه شیرین نیشابوری فرمود: «نِخْرِ نِخْرِ، ای کار از مو بر نمی یه. مو آخوند ده را به عدلیه چه کار؟ ابداً به عدلیه نمی روم.» و

من بنده صورتاً به دست خالی، ولی معنأً با یک عالم خوشحالی و تحسین و آفرین به حضرت نورانی به شهر برگشتم.

همان شب هم تلفنی با آقای جعفری - رحمه الله - صحبت و مذاکره کردم؛ اما آن بزرگوار عالی مقدر هم برای این که به این حقیر «نه» نفرماید، برای پذیرش آن سمت شروطی را معین فرمود که در حقیقت «تعلیق به محال» می بود.

چهارشنبه اولین سؤال مرحوم آقای احمدی درباره محکمه شروع بود و من جریان را دقیقاً به ایشان عرض کردم و از پیگیری آن امر معذرت خواستم.

آقای نورانی این پیشنهاد را در حالی نپذیرفت که در یک منزل روستایی محقری که بیش از دو اتاق نداشت، زندگی می کرد و هزار آفرین بر این استغنا!

مرحوم آقای احمدی در عین تحسین و تمجید از آن هر دو بزرگوار گفت: «نمی دانم چه کار کنم و که را انتخاب کنم که بتواند بخوبی و بر اساس مقررات شرعی، اعراض و نوامیس مراجعان به محکمه شرع را حفاظت کند!» خواننده عزیز. گرامی! تقوا و بلند نظری و خداترسی این هر سه انسان شریف را ملاحظه و در آن دقت فرمایید که آن دو چگونه «دانش و آزادگی و دین و مروّت / این همه را بنده درم نتوان کرد» را رعایت فرمودند.

\*\*\*

یک مطلب هم از صفا و وفاداری این مرد نازنین بگویم: مرحوم برادرم آقای حاج شیخ محمدرضا - رحمه الله

علیه - در مراجعت از سفر حج یا عمره ای به من فرمود: «یک شب در حالی که جامه احرام بر تن داشتم، با همه ازدحامی که برای التجا به کعبه معظمه و تمسک به پرده مطهر بود، به هر زحمتی خود را به نزدیک کعبه رساندم؛ ولی دستم به پرده مطهر نمی رسید؛ چون مردی که او هم مُحرم بود، در جلوی من به پرده کعبه چسبیده و دست ها را به نحو معهود و به نشانه نهایت خضوع بر پرده دراز کرده و دعا و راز و نیاز می نمود و من هم منتظر بودم که جا باز شود و به مانند او خضوع و تضرع کنم و ناگهان در آن حال که کسی به کسی نبود شنیدم که همان مردی که تقریباً جلوی من ایستاده و پشتش به من بود، به حق تعالی جل جلاله عرض می کند: «خدایا! استادان من حاج شیخ هاشم و حاج شیخ کاظم را بیامرز و اجر به آنان مرحمت فرما!» دیدم صدا آشناست. به زحمت خودم را به کنار او جا دادم و از حالت تضرع و خضوع خودم منصرف شدم و دقت کردم



که این مرد پهلوی من که صدایش آشناست، کیست و دیدم ایشان آقای حاج شیخ عبدالله نورانی است و چون حال خضوع در طواف را از دست داده بودم، از میان صفوف طواف کنندگان خارج شدم تا پس از آنکه دو مرتبه حالی پیدا کردم، به پرده کعبه دست نیاز بردارم...»

خدا به مرحوم آقای نورانی اجر و ارتقای درجه عنایت فرماید!

\*\*\*

مرحوم آقای نورانی ممخّص برای علم بود. بیش از بیست متن مهم فلسفی و عرفانی را با تصحیح و تحشیه دقیق و تعلیقات نفیس خود به اهل علم هدیه فرموده است و از جمله آن شرح و ترجمه فارسی التحصیل بهمینار و المحصل حضرت خواجه طوسی است. جناب استاد دکتر محقق در تلفن فرمود که آن مرحوم تنها در مؤسسه مک‌گیل تحت سرپرستی ایشان هجده کتاب مهم را تحشیه و تصحیح فرموده است — جزاه الله عن

العلم و اهله خیر الجزاء بمحمد و آله الطاهرين.

\*\*\*

مرحوم آقای نورانی نیز از مصدق این حدیث شریف است که: «جُعِلَ رِزْقُهُ كِفَافًا فَصَبَرَ عَلَيْهِ، وَ عَجَلَتْ مَنِيَّتُهُ فَقَلَّ تَرَاتُثُهُ وَ قَلَّتْ بَوَاقِيَهُ». آری، اگر ارث مادی آقای نورانی قلیل است، ولی ارث معنوی او که برای دانش پژوهان باقی گذارده است، کثیر و فراوان است.

خدا آن بزرگوار را به درجات قرب ارتقا دهد و به همسر مکرمه وفادار و دختر گرامی و پسر شریف محترم ایشان صبر و اجر و طول عمر مرحمت فرماید. و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرين.

فقیر فانی، احمد مهدوی دامغانی

فیلا دلفیا - سوم ذی الحجه ۱۴۳۲

■

## نورانی روحانی

مهدی محقق\*

و در مشهد درس خوانده؛ نزد همان استادانی که من پیش از او نزد آنان درس خوانده بودم، از جمله: شیخ محمد تقی ادیب نیشابوری و حاج میرزا احمد مدرّس یزدی و حاج شیخ هاشم قزوینی و حاج شیخ محمد کاظم دامغانی. و از همان بزرگانی که من تهذیب اخلاق و تزکیه نفس آموخته بودم او نیز متأدّب به آداب حسنه و ملکات فاضله آنان شده بود؛ از جمله: حاج شیخ مجتبی قزوینی و میرزا جواد آقای تهرانی. این طلبه را عصرها در کتابفروشی اسدی در بهارستان و کتابفروشی طهوری در همان حوالی می دیدم. با این سابقه، انس و الفتی خاص میان ما برقرار گردید که تا این زمان ادامه داشت.

این طلبه جوان حاج شیخ عبدالله نورانی بود که در مدرسه میرزا جعفر واقع در صحن کهن آستان مقدّس رضوی سکونت داشت و هر چند وقت یک بار به تهران می آمد تا با اهل علم و استادان آنجا آشنا شود و از نشر کتاب‌های تازه عربی و فارسی

کاروان شهید رفت از پیش  
وان ما رفته گیر و می اندیش

از شمار دو چشم یک تن کم  
وز شمار خرد هزاران بیش

فما كان قيس هلكه هلك واحد  
ولكنه بنیان قوم تهدما

در طیّ سال‌های ۱۳۳۷ تا ۱۳۴۰ که من به پایمردی دانشمند خطاشنا و هنرشناس، مرحوم سید جعفر سلطان‌القرائی به مدیریت دایره کتاب‌های خطی کتابخانه ملی فرهنگ منصوب گشتم، هر چند وقت یک بار، طلبه جوانی به دیدن من می آمد و از سخنانش پیدا بود که او کتاب‌شناس و نسخه‌شناس است

\* رئیس انجمن ترویج زبان و ادب فارسی ایران؛ مدیر مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه مک‌گیل کانادا شعبه تهران



دوره دوم، سال پنجم، شماره چهارم و نهم، بهمن و اسفند ۱۳۹۰

آگاه گردد.

من بخش کتاب‌های خطی کتابخانه ملی را در پاییز ۱۳۴۰ به دوست دیرین و دانشمند آقای سید عبدالله انوار واگذار کردم و برای مدت دو سال به لندن رفتم و در دانشکده مطالعات شرقی و آفریقایی دانشگاه لندن به تدریس پرداختم. در طی آن دو سال مقالات فراوانی به رشته تحریر درآوردم که در مجله‌های دانشکده ادبیات و فرهنگ ایران زمین و یغما و راهنمای کتاب و آستان قدس رضوی چاپ شد. مدیریت مجله آستان قدس با مرحوم فخرالدین حجازی بود که در یکی از سفرهای من به مشهد، مهمانی عصرانه‌ای به مناسبت آمدن من به مشهد برپا کرد که در آن شیخ عبدالله نورانی حضور داشت و به من گفت که همه مقالات من را از ابتدا تا انتها خوانده است و آمادگی دارد که همکاری علمی با من داشته باشد. این دوستی متقابل مصداقی از ضرب‌المثل معروف «وَأَقْفُ شَنْ طَبَقَةً» بود که بعدها منشأ بسیاری از خیرات در زمینه نشر آثار اسلامی - ایرانی گردید.

من در طی سال‌های ۱۳۴۴-۱۳۴۷ در دانشگاه مک‌گیل به تدریس علوم عقلی اسلامی پرداختم و مقدمات تأسیس شعبه تهران آن مؤسسه را فراهم آوردم که در سال ۱۳۴۷ رسماً افتتاح گردید.

نخستین کسی که برای تحقق اهداف من در تأسیس مؤسسه تهران به یاری‌ام شتافت، شیخ عبدالله نورانی بود که مرا بر نشر کتاب قبسات میرداماد تشویق کرد و هنگامی که مجموعه‌ای از متون و مقالات در منطق اسلامی را با همکاری پروفیسور توشی‌هیکو ایزوتسو فراهم آوردیم، مرحوم نورانی چند مقاله بارزش را در این مجموعه تقدیم داشت؛ از جمله:

۱. تعدیل المعیار فی نقد تنزیل الافکار ۲. اجوبة مسائل الاسترآبادی از نصیرالدین طوسی ۳. مطارحات منطقیه بین الکتابی و الطوسی ۴. تعلیقات منطقیه میرداماد (منطق و مباحث الفاظ مؤسسه مطالعات اسلامی ۱۳۵۳).

او سپس کتاب تلخیص المحصل خواجه طوسی را به پیوست رسائل و فوائد کلامی در سال ۱۳۵۹ به مؤسسه تقدیم داشت و این همکاری را با نشر کتاب جام جهان‌نمای، ترجمه فارسی کتاب التحصیل بهمینار، تلمیذ ابن‌سینا، در سال ۱۳۶۲ و المبدأ و المعاد ابن‌سینا در سال ۱۳۶۳ و شرح حکمة الاشراق سهروردی از قطب‌الدین شیرازی در سال ۱۳۸۰ ادامه داد. نورانی با نشر و احیای این کتاب‌های نفیس و ارزشمند مؤسسه

مطالعات اسلامی دانشگاه تهران - دانشگاه مک‌گیل را به مراکز علمی جهان معرفی کرد و این خدمت بزرگی به جهان علم و دانش برای او به شمار می‌آید.

مرحوم شهید مرتضی مطهری، با فراست، استعداد علمی نورانی را دریافته بود و بنا به خواسته ایشان نورانی از مشهد به تهران منتقل شد و این در سال ۱۳۴۷ بود؛ درست همان سالی که من پس از سه سال تدریس در کانادا به ایران برگشته بودم و مؤسسه مطالعات اسلامی شعبه تهران افتتاح گردیده بود. نورانی نخست در حسین‌آباد لویزان اقامت گزید و به ارشاد و موعظه و امامی جماعت آن ناحیه پرداخت. پس از چندی دریافت که این زندگی برای او که می‌بایست با کتابخانه‌ها و علما و دانشمندان سر و کار داشته باشد، مناسب نیست. به تهران آمد و در خانه‌ای محقر و مرطوب نزدیک امام حسین اقامت گزید. پس از آن به خواهش من، به آپارتمانی کوچک روبه‌روی منزل ما منتقل گشت چنان که ما از پنجره سیمای او را که همیشه در حال مطالعه و کتابت بود، می‌دیدیم.

در سال ۱۳۵۲ من که مدیر گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران بودم، از ایشان خواهش کردم که چند ساعتی در آن دانشگاه تدریس نمایند و این آمدوشد ایشان به دانشگاه، هم همکاری علمی میان من و ایشان را استوارتر می‌ساخت و هم استادان و دانشجویان از محضر پربار او مستفیض می‌شدند. به خاطر دارم در سال ۱۳۵۵ که من از طرف انجمن استادان زبان و ادب فارسی (انجمن ترویج زبان و ادب فارسی کنونی) مجلس بزرگداشتی برای مرحوم استاد همائی در تالار فردوسی دانشکده ادبیات برگزار کردم که در آن مجلس شاگردان دانشگاهی و دبیرستانی او که اغلب از رجال و صاحبان مناصب عالی‌ه بودند، بوسه بر دست و پای او زدند.

پس از ختم مجلس، نورانی با صدای بلند در مجلس پذیرایی گفت: «خدا خیرت بدهد محقق که با این عمل خود ده سال به عمر استاد افزودی.» و این بدان جهت بود که استاد پس از بازنشستگی، چند سالی بود که از خانه بیرون نیامده بود و با حضور در این مجلس روحی تازه در وجود او دمیده شد. پس از چند سال، مرحوم استاد احمد آرام، زمین بایری را در یوسف‌آباد در اختیار نورانی گذاشت که آن را بسازد و در آن سکنی گزیند. مرحوم نورانی، خود و فرزندانش، در ساختن بنایی در آن زمین - که تا آخر عمر در همانجا زیست - شرکت داشتند. عمل استاد آرام نظیر عمل مرحوم دکتر یحیی مهدوی بود که زمین



و خانه‌ای را در اختیار مرحوم مجتبی مینوی گذاشت تا هم مینوی سال‌های آخر عمر را با آرامش به تحقیق و مطالعه پرداخت و هم پس از او مکان به عنوان کتابخانه مینوی مورد استفاده استادان و دانشجویان قرار گرفت.

رندان تشنه لب را آبی نمی‌دهد کس  
گویای ولی‌شناسان رفتند از این ولایت

\*\*\*



نورانی در همایش بین‌المللی قرطبه و اصفهان، دو مکتب فلسفه اسلامی در شرق و غرب، (اصفهان ۷-۹ اردیبهشت ۱۳۸۱) شرکت فعالانه داشت و در چهل کتابی که به آن مناسبت زیر نظر و اشراف این جانب بدون استفاده از بودجه دولتی منتشر شد، کتاب‌های زیر با کوشش خستگی‌ناپذیر آن مرحوم منتشر گشت: ۱. رسائل ملادهم عزلتی خلخالی ۲. مصنفات میرداماد ۳. افق‌المبین میرداماد ۴. حکمت الهی در متون فارسی ۵ و ۶. مصنفات غیاث‌الدین منصور دشتکی شیرازی اول و دوم.

گذشته از این، نورانی در مجالس سخنرانی که در مؤسسه مطالعات اسلامی برگزار می‌گردید، شرکت می‌جست و با مکالمات و مفاوضات و طنزها و شوخی‌های خود به مصداق «حُلُو الْفُكَاهَةِ مُرُّ الْجَدِّ» مجلس را گرم می‌ساخت. تا آن جا که به خاطر دارم، با استادانی همچون دکتر عبدالرحمن بدوی، فیلسوف مصری، و دکتر فرید جبر، منطق‌شناس لبنانی، با زبان عربی مکالمه می‌نمود و با پروفسور آدامز با میانجی‌گری من به بحث می‌پرداخت و همگی از علم سرشار و اطلاعاتی که درباره اسلام و تاریخ اسلام داشت، در شگفت می‌شدند. در سال ۱۳۶۱ که با یاری دوستان فاضل، خرمشاهی

و فانی سازماندهی دائرةالمعارف تشییع را آغاز کردیم، در جلسه‌های علمی ما مرحوم نورانی حضور می‌یافت و از اشارات و ارشادات آن عالم جلیل‌القدر بهره‌مند می‌شدیم و نیز هنگامی که من طرح تدوین دائرةالمعارف اسلامی یعنی دانشنامه جهان اسلام را به محضر ریاست عالی آن در سال ۱۳۶۲ می‌بردم، مرحوم نورانی مرا همراهی کرد و بر ضرورت وجود چنین دائرةالمعارفی تأکید بسیار فرمود.

در یکصدوشش مجلس بزرگداشت از علمای حوزه و استادان دانشگاه و فاضلان و خادمان علم و ادب در انجمن آثار و مفاخر فرهنگی که طی دوازده سال ریاست من در آن انجمن برگزار شد، مرحوم نورانی در بیشتر آن مراسم شرکت و در برخی از آن‌ها سخنرانی ایراد می‌نمود. در جلسه‌های روزهای چهارشنبه که ما و شماری از افاضل کشور همچون مرحومان دکتر سید جعفر شهیدی، استاد محیط طباطبایی، دکتر محمد معین، دکتر سید علی موسوی بهبهانی، دکتر احمد مهدوی دامغانی، شیخ محمدعلی حکیم، شهید مرتضی مطهری، حسین خدیوچم در سالن زیر ساعت مدرسه عالی سپهسالار (شهید مطهری) جمع می‌شدیم، حضور مرحوم نورانی لطافت و ظرافت خاصی به آن مجلس می‌داد و یکی دو جلسه که پروفسور ایزوتسو در آن مجلس شرکت کرد، پس از آن به من گفت: «روحانی‌ترین مجلسی که در مدت عمرم دیده‌ام، این مجلس بوده است.» و این ناظر به مباحثات و مفاوضات بود که او با مرحوم شهید مطهری و مرحوم نورانی در مباحث فلسفه و کلام داشت.

در بسیاری از همایش‌ها، من و نورانی با هم بودیم؛ از جمله: همایش حزین لاهیجی در لاهیجان و همایش شیخ فضل‌الله نوری در نور که در همایش اخیر مرحوم نورانی سخنرانی مفصل و عالمانه‌ای ایراد کرد. نورانی به مصداق «قُولُوا الْحَقَّ وَلَوْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ» سخن حق را با شهامت و بی‌پروا بودن توجه به عواقب آن ایراد می‌کرد؛ چنان که وقتی اعضای سه‌گانه ستاد انقلاب فرهنگی مدت‌ها پس از انقلاب در دانشگاه برای نخستین بار حضور یافتند و تالار علامه امینی پر از استاد و دانشجو شده بود، نورانی برخاست و گفت:

شما تاکنون کجا بوده‌اید؟ حضرت امام — مَدَّ ظِلَّهُ الْعَالِي — شما را امین و معتمد خود قرار داده که به اصلاح بزرگترین نهاد علمی کشور بپردازید. اکنون پس از مدت زیاد برای نخستین بار حاضر شده‌اید و همین یکی دو ساعت هم به



مباحث حاشیه‌ای پرداخته‌اید و از مسائل اصولی و علمی سخن به میان نیاورده‌اید.  
از آن روز به بعد نورانی در مسجد دانشگاه که امامت آن با او بود، دیده نشد.

\*\*\*

مرحوم نورانی شوخ‌طبع و از ظرافت خاصی برخوردار بود و گاهی این شوخ‌طبعی او به سرانجامی می‌رسید که من آن را از کرامات او به شمار می‌آوردم و یکی از این موارد را در این جا یاد می‌کنم:

ما که هر دو در یوسف‌آباد زندگی می‌کردیم، او وقتی از کارهای علمی خود خسته می‌شد، به سراغ من می‌آمد و می‌گفت بهترین تفریح ما پس از خستگی از مطالعه و نوشتن این است که به دیدار علما برویم؛ که آخرین دیدار ما از این گونه، از حضرت آیت‌الله حاج سیدرضی شیرازی بود که هم نزدیک به ما بودند و هم محضرشان سود و فایده علمی برای ما داشت. روزی از روزها آقای نورانی گفتند برویم به جنوب تهران به مسجد جامع به دیدن آیت‌الله حاج حسن آقا سعید تهرانی که امام جماعت جامع چهل ستون آن مسجد بودند. وقتی وارد بر ایشان شدیم، آن مرحوم مشغول بسته‌بندی و نخ‌پیچی کتاب بودند و فرمودند این کتاب‌های تبلیغی است که به نقاط مختلف عالم می‌فرستیم. پس از رد و بدل سلام و تعارفات معمولی، حاج حسن آقا رو به من فرمود و گفت: «چرا این شرح منظومه حاج ملاهادی سبزواری را که کتاب درسی حوزه است، تجدید چاپ نمی‌کنید و طلبه‌های بیچاره ناچارند به همان چاپ ناصرالدین‌شاهی رجوع کنند؟» من در پاسخ گفتم: «مؤسسه ما از بودجه خاصی برخوردار نیست تا ما بتوانیم آن کتاب را تجدید چاپ کنیم».

هر وقت من سخن از بی‌پولی و عدم امکان مالی در حضور مرحوم نورانی به میان می‌آوردم، فوری ایشان می‌فرمود: «ان شاءالله یک ثلثی پیدا شود تا محقق بتواند کاغذ بخرد و این کتاب‌ها را چاپ کند! و معمولاً من با این جمله عکس‌العمل نشان می‌دادم که: «مگر ما بمیریم و از ثلث خودمان این کتاب‌ها چاپ شود! هنوز من این جمله طنزآمیز

را در برابر سخن نورانی نگفته بودم، شخصی که در محضر حاج آقای سعید حضور داشت گفت: «مگر ثلث هزینه چاپ یک کتاب چه قدر است؟» من ثلث را به همان معنی که او فهمیده بود، گرفتم و گفتم: «هزینه کتاب مورد نظر که چاپ و کاغذ و صحافی را در برمی‌گیرد، یکصد و پنجاه هزار تومان است». آن شخص فوراً چکی به مبلغ پنجاه هزار تومان نوشت و به من داد و گفت: «پس از چاپ، به میزان این مبلغ از کتاب شرح منظومه برای حاج آقا می‌آورید و ایشان آن را با کتاب‌های دیگر تعویض می‌کنند و در نتیجه معادل پنجاه هزار تومان کتاب مورد نیاز به کتابخانه مسجد چهل ستون اضافه می‌شود». من این حادثه میمون و مبارک را که نتیجه یک شوخی و مزاح نورانی بود، از کرامات او به شمار می‌آورم و در همه جا آن را نقل می‌کنم. خداوند باران‌های رحمت و مغفرت خود را بر او بریزاند و او را در بهشت‌های برین خود جای دهد که جدی و شوخی او، هردو، مایه برکت و سعادت بوده است.

در پایان غم و اندوه خود را از فقدان این یار و همکار دیرین با نقل این ابیات از شاعر بزرگ، خاقانی، اظهار می‌دارد:

گر به قدر سوزش دل چشم من بگریستی  
بر دل من مرغ و ماهی تن به تن بگریستی

کاشکی گردون طریق نوحه کردن داندی  
تا بر اهل حکمت و ارباب فن بگریستی

کاشکی خورشیدرازین غم نبودی چشم‌درد  
تا بر این چشم و چراغ انجمن بگریستی

کاشکی خضر از سر خاکش دمی برخاستی  
تا به خون دیده بر فضل و فطن بگریستی

کاشکی آدم به رجعت در جهان باز آمدی  
تا به مرگ این خلف بر مرد و زن بگریستی



## گزارش نشست بزرگداشت استاد عبدالله نورانی

یکی از فلسفی‌ترین رباعیات خیام است. او می‌گوید چیزی، از گذشته در یادها و خاطره آیندگان همواره باقی می‌ماند. یعنی هستی آدمی با مرگ او و نیستی جسم او، زوال نمی‌پذیرد. چه، اثر بدی‌ها و نیکی‌های او در ذهن دیگران از بین نمی‌رود. با این توضیح می‌توان گفت که انسان موجودی است که هرچند مانند حیوانات تاریخ مصرف دارد، ولی این امتیاز را دارد که تاریخ دارد، تاریخی مستمر و زوال‌ناپذیر که از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود. طبعاً آنانی که نامی نیک از آنها به جای می‌ماند، حیات طیبه دارند. به تعبیر قرآن «فلنحیینه حیاة طیبه»: زندگانی و حیاتی پاکیزه و طاهر به آنان ارزانی می‌داریم. قهراً فقدان این انسان‌ها، ثلمه و صدمه‌ای است جبران‌ناپذیر به جامعه علمی کشور.»



وی در ادامه افزود: امروزه تمدن بشری مرهون و مدیون خدمات مفخر علمی و دانشمندان فرهنگ و تمدن اسلامی است که آثارشان چراغی پرفروغ برای آیندگان بوده است و در پرتو دانش و اندیشه آنان، حیات خود را بنا نهاده است. هر اثری که بازسازی و تصحیح می‌شود، در واقع رنسانس و تجدید حیات نویسنده اوست. بنابراین هر عالمی که منشأ خدمات علمی باشد و نیز منش و روش و اخلاق او سرمشق قرار گیرد، همیشه زنده است.

استاد نورانی با آن صفا و وفا و فروتنی و وارستگی، و با آن همه آثار علمی و شاگردان فرهیخته، همیشه در دل‌ها زنده و

استاد عبدالله نورانی فرزند نوروزعلی در اول فروردین ۱۳۰۸ در نیشابور چشم به جهان گشود. تحصیلات حوزوی خود را در نیشابور، مشهد، قم و نجف در رشته‌های ادبیات عربی، منطق، اصول فقه، علم کلام، اخلاق، تفسیر قرآن مجید، فلسفه مشاء و اشراق و حکمت متعالیه ملاحظه کرد. تا اخذ درجه اجتهاد ادامه داد. ۲۰ سال در مشهد به کار علمی پرداخت و سپس عازم قم شد. در سال ۱۳۴۷ شمسی با تشویق و دعوت استاد شهید مرتضی مطهری به تهران آمد و از طریق وی به حسینیه ارشاد و برخی مراکز فرهنگی دیگر راه یافت و مشغول به کار شد. پژوهش در کنار استادان دانشگاه‌های تهران و آشنایی با روش‌های جدید نسخه‌پژوهشی و پژوهش‌های مختلف، او را به کار تصحیح نسخه‌های خطی و پژوهش در این عرصه ترغیب کرد. استاد نورانی در ۷ آبان ۱۳۹۰ در سن ۸۲ سالگی دار فانی را وداع گفت.

در تاریخ ۲۱ آذرماه سال جاری نشست با عنوان «بزرگداشت کتابشناس، عالم فرزانه و مصحح متون فلسفی و کلامی شیعه، زنده یاد شیخ عبدالله نورانی»، توسط مرکز پژوهشی میراث مکتوب، برگزار شد. در این نشست که اساتید دانشگاه، محققین، دانشجویان، علاقه‌مندان و خانواده بزرگوار استاد شرکت داشتند، ساعاتی به معرفی این مرد بزرگ، منش اخلاقی و رتبه علمی ایشان پرداخته شد.

قبل از آغاز نشست آقای دکتر اکبر ایرانی مدیر مرکز پژوهشی میراث مکتوب به سخنرانی پرداخت. وی با ابراز تسلیت به خانواده استاد نورانی سخنان خود را با یک رباعی از خیام آغاز کرد:

هرکو برود چیزی ازو می‌ماند  
از بد، بد و از نیک نکو می‌ماند  
آن چیز فرومانده نمی‌دانم چیست  
چیزی‌ست که عقل ازو فرو می‌ماند  
اکبر ایرانی در توضیح این رباعی گفت: «گویا این رباعی،





ذکر خیرش پاینده است:

تویی آن گوهر پاکیزه که در عالم قدس  
ذکر خیر تو بود حاصل تسبیح ملک  
دکتر ایرانی در ادامه از اوان آشنایی خود را با آن استاد  
ستوده خصال بیان کرد:

«کودکی بودم در زمینه نسخه‌های خطی. او دستم را  
گرفت با مهربانی و فروتنی، بی منتی و دریغی. سال ۷۲ برای  
مطالعه و اجرای طرح میراث مکتوب به منزل استاد مرحوم  
دانش‌پژوه، فهرست‌نگار نستوه رفتم. نمی‌دانم چرا، ولی پیش  
از آن که مرحوم استاد افشار را به من معرفی کند، شیخ عبدالله  
نورانی را که اجمالاً می‌شناختمش معرفتی و سفارش کرد  
که خدمت او بروم و سؤالاتم را از او بپرسم. شاید بدین سبب  
که اولویت کارهای من، احیای موارث شیعی بود. به دانشکده  
الهیات رفتم؛ جایی که استاد نورانی فلسفه تدریس می‌فرمود.  
خود را معرفی و مأموریتم را بیان کردم. اطلاعات بسیاری  
دربارۀ طرح احیای نسخ خطی و پیشینه آن در ایران و بزرگان  
این حوزه ارائه فرمود. فهرستی که از آثار خطی مفاخر شیعی  
تهیه کردیم، بویژه دانشمندانی که مجموعه آثار چاپ‌نشده  
داشته‌اند، مانند خواجه نصیر طوسی، خاندان دشتکی، فاضل  
هندی و فیض کاشانی و امثالهم، همه از برکات وجودی ایشان  
بوده است. بدین روی، این خادم، همواره ایشان را از مؤسسان  
میراث مکتوب خوانده‌ام.

سال‌ها قبل دو کتاب مرآت الاکوان حسینی اردکانی و  
سلم السماوات را به تصحیح ایشان چاپ کردیم. هرچه در  
آغاز راه تا پایان دهه اول در گزینش آثار شیعی در میراث  
مکتوب دارم از اوست. او انگیزه کار و امید به آینده را در  
من دوچندان کرد. جلسات هفتگی‌ای که در ساختمان الهیه  
نزدیک پل رومی برگزار می‌کردیم، همیشه با دکتر ابوالقاسم  
امامی شرکت می‌کردند. با آمدن او بزرگانی چون استاد افشار،  
دانش‌پژوه، دکتر محقق، خرمشاهی و دکتر الهی قمشه‌ای  
و دیگران، در جلسات شرکت می‌کردند. پا گرفتن و به ثمر  
نشستن میراث مکتوب حاصل یاری‌ها و همکاری‌های این  
عزیزان است. دانشمندی بود بی‌ریا و بی‌ادعا، با عبا و قبایی  
کهنه اما تمیز. کیسه‌ای پارچه‌ای به رنگ قهوه‌ای، کیف‌دستی  
او بود. دهه اول آشنایی، همیشه شاد و بانشاط بود؛ طنز و مزاح  
او، مفرح احباب بود. داغ جوان دید. به کسی نگفته بود و ما  
هم مع‌الاسف خیلی دیر از آن واقعه جانسوز آگاه شدیم. مدتی

افسرده شد. کمتر جایی می‌رفت. دیگر خبری از آن بذله‌گویی‌ها  
نبود. برای تغییر حالت او، گاه خاطرات روزهای حضور در  
میراث مکتوب را یادآوری می‌کردم. اما اندوهی معنادار او را  
رنج می‌داد و هرگز از سبب آن چیزی نمی‌گفت. هر وقت  
می‌خواستم به زیارتش بروم، مهلت نمی‌داد و خودش می‌آمد.  
حافظه غریبی داشت. بالبداهه خطابه می‌کرد و شنونده را تحت  
تأثیر قرار می‌داد. صریح‌اللهجه بود. به همین جهت، کلام او  
به مذاق کسانی که او را نمی‌شناختند، خوش نمی‌نشست. در  
وقت حیات، تن به تکریم و تجلیل از خود نداد. نه اهل روی  
و ریا بود و نه زهدفروش؛ نه از عقل می‌لافید و نه طامات  
می‌بافید. تندیس فروتنی و وارستگی بود. به قول حافظ:

دولت فقر خدایا! به من ارزانی دار

کاین کرامت، سبب حشمت و تمکین من است

و عرض ارادت خود را به ساحت استاد نورانی با این بیت حافظ  
بیان می‌کنم و دامن سخن خود را فرا می‌چینم:

به حق صحبت دیرین که هیچ محرم راز

به یار یک‌جهت حق‌گزار ما نرسد

\*\*\*



پس از سخنان آقای دکتر ایرانی نشستی با حضور پنج تن از  
بزرگانی که با استاد عبدالله نورانی دوست و همکار بودند آغاز  
گردید. جناب آقای دکتر منصور پهلوان، دکتر نجفقلی حبیبی،  
دکتر احد فرامرز قراملکی، دکتر قاسم‌علی کوچنانی و دکتر  
مهدی محقق که مدیریت نشست را برعهده داشت از  
سخنرانان این نشست بودند.

نشست با سخنرانی دکتر منصور پهلوان آغاز گشت. وی  
در ابتدای سخنانش از دوران مصاحبت و همراهی با استاد  
نورانی سخن گفت:





و با همان رتبه در سال ۷۹ بازنشسته شد. دکتر نورانی کسی نبود که در دانشکده به کارگزینی زنگ بزند و سراغ ارتقا و پایه و ... خود را بگیرد. ایشان در اوج و ورای استادی حرکت می‌کرد. حتی برای ارتقایی که حق مسلم ایشان بود هیچ اقدامی نکردند.

دکتر پهلوان در ادامه به بررسی برخی خصوصیات اخلاقی استاد نورانی پرداختند و خاطر نشان ساختند:

«اخلاق از مهم‌ترین شاخصه‌های افراد است و اگر بخواهیم یک فرد را به درستی بشناسیم، می‌باید خلق و خوی وی را بررسی کنیم. استاد نورانی دارای اخلاقی نورانی بود و بحق می‌توان او را پیرو کسی دانست که مخاطب «اِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ» بوده است. او در نهایت سادگی زندگی می‌کرد و از تجمل و تکلف فرسنگ‌ها به دور بود. خانه محقر او در یوسف‌آباد و دفتر محقرش در دانشکده الهیات نشان خوبی از این مدعا بود. او هیچ گاه کار خود را به دیگری واگذار نمی‌کرد و درخواستی از کسی نداشت. حتی شنیده نشد که به خدمتکار دانشگاه بگوید برایش چای یا غذایی بیاورد؛ خودش روی میز را تمیز و کتابخانه‌اش را غبارروبی می‌کرد.

اتومبیل و راننده نداشت و پیاده به دانشگاه می‌آمد و دعوت همکاران را برای این که او را به منزل برسانند رد می‌کرد. فرزند برومندشان آقای مصطفی نورانی \_ که در مجلس هستند \_ از ایشان نقل می‌کنند که به برکت اخلاق کارکنان شرکت واحد، سالم ماندیم؛ زیرا آنها در سوار کردن روحانی به اتوبوس گاهی اذیت می‌کنند؛ این باعث شد تصمیم به پیاده پیمودن مسیر منزل از یوسف‌آباد به دانشگاه تهران بگیریم. دکتر کوچنانی که همکار و هم اتاقی ایشان در دانشکده بودند، می‌گویند فقط یک بار موفق شدند ایشان را به منزل برسانند. و دکتر

«بنده توفیق داشتم در سرتاسر دورانی که استاد نورانی در دانشکده الهیات دانشگاه تهران بودند، در خدمتشان باشم. چند سال پیش از ورودشان به دانشگاه، یعنی قبل از سال ۵۸، در مجالس متعدد چه در مجالس رسمی و چه در گروه فلسفه و چه در فرصت‌های دیگری که دست می‌داد، خاطرات متعدد و فراوانی از فضایل و کمالات اخلاقی این عالم در دست هست. من مقاله‌ای ترتیب داده بودم که شمه‌ای از فعالیت‌های علمی و آثار ارزشمندشان را در این مقاله شرح و بسط دادم و در پایان مقاله بخشی دارم به نام «اخلاق نورانی» که واقعاً این نورانی دارای دو معناست: یکی اخلاق شیخ عبدالله نورانی و یکی هم اخلاق و خلق و خوی نورانی. خلق و خوی یکی از شاخصه‌های قوام شخصیت انسانی است. کسی را اگر بخواهیم بررسی کنیم باید ببینیم چه خلق و خویی دارد...»

تا قبل از سال ۱۳۴۷، استاد نورانی استادی فاضل و باکمال در مشهد بودند؛ خصوصاً در ادبیات که شاگرد ادیب نیشابوری بودند و در حوزه علمیه به تدریس ادبیات می‌پرداختند. در مشهد و در مجالس علما همیشه به عنوان یک عالم فرزانه و فرهیخته به حساب می‌آمدند. سال ۱۳۴۷ به تهران آمدند و مدتی امام جماعت مسجد کنی در حسین‌آباد لویزان بودند؛ بعد هم به دانشکده ادبیات تشریف آوردند. در آن تاریخ، استاد محقق، مدیر گروه زبان و ادبیات بودند و البته دانشکده ادبیات آن تاریخ، دانشکده‌ای نبود که یک روحانی را بپذیرد و آن هم استادی که مدرک دانشگاهی ندارد و شیخی است از حوزه علمیه، حاذق، امروزش مشکل است شیخی را با این خصوصیات بیاورند به دانشگاه و بعد بشود استاد رسمی، چه رسد به آن روزها و جوی که در دانشگاه‌ها حاکم؛ اما به هر حال دکتر محقق مایه گذاشتند و اصرار ورزیدند که این عالم روحانی باید بیاید در دانشگاه و دانشجویان را با مبانی اسلام و مبانی علمی و ادبی آشنا کند.

آمدن استاد نورانی به دانشگاه، الهیات در سال ۵۸ که بعد از انقلاب است، اهمیتی ندارد، مهم حضور ایشان قبل از انقلاب در این دانشکده بود. استاد مطهری از ایشان دعوت کردند و بعد هم که ایشان به شهادت رسیدند، مرحوم مفتاح و دکتر گرجی و استاد دکتر علیرضا فیض نامه‌ای نوشتند و به ریاست دانشگاه تهران گفتند ایشان باید بیاید دانشگاه، استخدام شود و رتبه دانشگاهی بگیرد.

استاد نورانی با رتبه دانشیاری در دانشگاه تهران استخدام

ایرانی نیز گفتند با وجودی که بیش از صد بار ایشان به میراث مکتوب آمدند، اما هیچ وقت اجازه ندادند، ایشان را با آژانس یا وسایل دیگر به منزل بفرستیم و همیشه عبایش را خودش به دوش می کشید و می رفت. از این که راننده به در منزل وی بیاید یا با آژانس رفت و آمد کند خوشش نمی آمد.

دیگر آن که به خانواده اش وصیت کرده بود، جسدش را در گورستان عمومی شهر دفن کنند و برایش مراسم هفت و چهل و... نگیرند و مزاحم مردم نشوند. اینها مواردی است که باید ما درس بگیریم. وی گفته است مزاحم مردم نشوید، همانطور که استادش، میرزا جواد آقا تهرانی وصیت کرده بود.

دوست صمیمی اش دکتر محقق می گوید حق التالیف کتابهایی را که به دعوت ایشان صورت داده بود، نمی گرفت و می گفت من برای خدا قلم زده ام نه برای پول.

او که زحمات فراوانی در تصحیح متون فلسفی و کلامی متحمل شده و دشواری های حروفچینی سربی در چاپخانه ها را تجربه کرده بود، از امکانات کنونی حروفچینی و اعراب گذاری کامپیوتری و ... بسیار خشنود بود و می گفت: «ای کاش در زمان ما هم این امکانات بود و ما استفاده می کردیم.» او در دورانی تألیفاتش را آغاز کرده بود که کتاب را ۱۶ صفحه-۱۶ صفحه حروفچینی سربی می کردند که در این روش اگر یک کلمه بخواهد اضافه یا کم شود، حروفچین بشدت اذیت می شد. دوستان و همکاران وی به یاد نمی آورند که در گفت و گوهای خصوصی در خدمت کسی سخن یا غیبت کرده باشد و اگر در مجلسی از کسی غیبت می شد، بلافاصله با کیاستی کم نظیر، موضوع سخن را عوض می کرد.

اگر مخاطب ایشان از حد خود در سخن گفتن فراتر می رفت، همیشه تذکر می دادند و بحث را به جای دیگری می بردند که ادامه پیدا نکند.

او بسیار سر نگهدار و کتوم بود. در سال ۱۳۸۶ که فرزند رشیدش دکتر مرتضی نورانی - که نابغه ای در کار خود بود - به بیماری ناگهانی فوت می کند، او هیچ یک از دوستانش را در مراسم دعوت نمی کند. مراسم دفن وی را در مشهد و مختصر برگزار کردند، ولی به هیچ کس نگفتند که چه اتفاقی افتاده است و ما بعد از فوت خودشان متوجه موضوع شدیم. وی نمی خواست ناراحتی و رنج خودش را به دیگری بدهد. همان طور که کلام حضرت امیرالمؤمنین است «المؤمن بشره فی وجهه و حزنه فی قلبه»، وی حزن را در قلب خود نگه

می داشت. شاید اگر کمی مطابق عرف، این حزن را در درونش نگه نمی داشت. کمی آرام می گرفت، اما او برای این که این حزن را به کسی منتقل نکند، اصلاً به کسی چیزی نمی گفت؛ حتی به دوستان صمیمی اش.

بسیار متواضع و فروتن بود و شأنیتی برای خود قائل نمی شد. هرگز از او نشنیدیم که من چنین کردم یا چنان گفتم. بر روی ده ها جلد کتابی که از وی منتشر شده، تنها نام «عبدالله نورانی» نوشته شده است و از ذکر عناوینی چون حجة الاسلام، استاد، آیت الله، استاد حوزه و غیره جداً امتناع می ورزید. او در این ویژگی همچون استاد مطهری بود؛ استاد دیگر دانشکده الهیات که روی کتابهایش فقط می نوشت «مرتضی مطهری».

به علم رجال علاقه مند بود و احوال علمای بزرگ و دانشمندان شیعی را بخوبی می دانست، همواره از مراجع عالی قدر تقلید به احترام سخن می گفت و خاطرات شنیدنی و حکایت های آموزنده ای از احوال علما و سادات برای دوستان و شاگردانش نقل می کرد. بسیاری از علمای حوزه علمی قم و مشهد از دوستان وی بودند؛ مثل آیت الله عظمی آشیخ حسین خراسانی که از دوستان وی بود.

با بیت مقام معظم رهبری و به خصوص با پدر مقام معظم رهبری آقا سید جواد تبریزی بسیار دوست بود و خاطراتی نقل می کرد و در بعضی مجالس رفت و آمدهایی هم داشت. اما هیچ وقت از این ارتباطات سوء استفاده ای نکرد. در هیچ جایی از زندگی نورانی اش، نسبت خود را با این علما و مراجع بزرگ بازگو نکرد.

نسخه شناسان و کتاب شناسان بزرگی چون مرحوم آقا عزیز طباطبایی، آقا سید محمود مرعشی، آقایان مکارم و سبحانی و آیت الله وحید خراسانی - حفظ الله - با وی دوست بودند. وی از ایشان همیشه با تکریم و احترام یاد می کرد و می گفت دانشجویان باید قدر بزرگان و مراجع و علما را بدانند و حرمت و شأن ایشان را نگهدارند.

به ائمه طاهرین و بخصوص حضرت سیدالشهدا (ع) خیلی ارادت می ورزید و سریع البکاء بود. وقتی از سیدالشهدا صحبت می شد، سریعاً اشکشان جاری می شد. همواره به طلاب تذکر می دادند که باید چگونه باشند و به چه مسائلی توجه داشته باشند و می گفت اینجا دانشکده الهیات است و شما باید سرباز باشید برای ائمه طاهرین و در مقابل دانشگاه های الازهر و



مدینه و جاهای دیگر وظایف خود را به خوبی انجام دهید. او همیشه می‌گفت: «الحمد لله الذی جعلنا من المتمسکین بولایة علی بن ابیطالب (ع).



دومین سخنران این نشست دکتر قاسم‌علی کوچنانی، از همکاران استاد عبدالله نورانی در دانشکده الهیات دانشگاه تهران بود که به گفته خود بیش از بیست سال هم‌اتاقی استاد بود و ایشان را می‌شناخت. وی در سخنان خود به ذکر خصوصیات علمی و اخلاقی عبدالله نورانی پرداخت:

**۱. تخصص در ادبیات عرب:** استاد نورانی طلبگی را از نیشابور و در مشهد مقدس آغاز کرد. آموزش ادبیات عرب در شهر مشهد از سطح بالایی برخوردار بود و عموماً طلاب مشهد در ادبیات عرب معروف بودند، و این به دلیل وجود استادان برجسته در حوزه علمیه این شهر بود. استاد نورانی ادبیات عرب را خوب آموخته بود چرا که از همان اوان تحصیل به تدریس آنچه فرا گرفته بود می‌پرداخت. مهارت و تسلط ایشان در ادبیات به طوری بود که براحتی متوجه اغلاط و اشکالات دانشجویان در قرائت متون عربی می‌شد و محترمانه تذکر می‌داد. استاد نورانی دانشجویان را به امر آموختن زبان عربی سفارش می‌کرد زیرا آن را مقدمهٔ فراگیری سایر علوم اسلامی از منابع دست اول عربی می‌دانست.

**۲. تصحیح متون و نسخ خطی:** استاد نورانی به تبع تخصص و علاقه به ادبیات عرب و داشتن توانایی در فهم عبارات و متون عربی، به تصحیح نسخ خطی روی آورد. البته همکاری با کتابخانهٔ آستان قدس رضوی (ع) هم در آشنایی و شناسایی نسخ خطی و ایجاد علاقه به کار تصحیح متون در استاد مؤثر بوده است، لذا در دانشکده الهیات عموماً راهنمایی

پایان‌نامه‌های دکتری و کارشناسی ارشد به عهدهٔ استاد نورانی و استاد دکتر نجفقلی حبیبی بود. و دانشجویان از این دو استاد در کار تصحیح نسخ خطی بهره‌مند بودند.

**۳. وجدان کاری:** از ویژگی‌های استاد نورانی وجدان کاری ایشان بود. در امر راهنمایی و مشاورهٔ دانشجویان بسیار وقت می‌گذاشت و متقابلاً انتظار داشت که دانشجو هم برای کار کردن و آموختن وقت زیادی بگذارد. درخواست راهنمایی دانشجویانی که حاضر نبودند وقت کافی برای کار بگذارند را رد می‌کرد. اعتقاد داشت دانشجو باید حرفش‌نوایی از استاد داشته باشد. آن هم در حدی بالا و نباید از زیر کار شانه خالی کند؛ اگر نه مهارت لازم را کسب نخواهد کرد.

**۴. نظم در کار:** یکی از خصوصیات استاد نورانی، داشتن نظم در کارها بود. میز کار و کتاب‌های استاد بسیار مرتب بود و هیچ‌گاه نمی‌گذاشت با انباشته شدن مجلات، نامه‌ها و جراید که توسط نامه‌رسان بر روی میزش قرار داده می‌شد، میز کارش شلوغ شود. او همیشه فیش‌های مطالعاتی و اوراق استنساخ کرده را با دقت و نظم بسته‌بندی می‌کرد.

**۵. شرط آموختن فلسفه:** استاد نورانی معتقد بود اولاً دانشجویی که می‌خواهد فلسفه بخواند باید دارای دیپلم ریاضی و یا تجربی باشد تا بتواند مباحث و مفاهیم ریاضیات و طبیعیات قدیم را که از شاخه‌های فلسفه نظری شمرده می‌شد درک کند؛ و ثانیاً باید فلسفه یونانی و آثار ارسطو و افلاطون و... را از زبان اصلی آن بتواند مطالعه کند و لذا دانستن زبان یونانی لازم است، و ثالثاً سهم فلسفه یونان را از فلسفه‌ای که در دورهٔ اسلامی به آن پرداخته شده، باید تفکیک کرد و عدم تفکیک عقاید مثلاً ارسطو با عقاید فارابی، ابن‌سینا، شیخ اشراق و ملاصدرا را موجب بدفهمی و خلط بین عقاید فلسفی و عقاید دینی می‌دانست. شاید شاگردی اساتیدی مانند آیت‌الله شیخ هاشم قزوینی و آیت‌الله حاج شیخ مجتبی قزوینی و آیت‌الله میرزا جواد آقا تهرانی، که از شاگردان پیروان آیت‌الله مرحوم میرزا مهدی اصفهانی بودند در شکل‌گیری اعتقاد استاد نورانی مؤثر بوده است، زیرا شیوع یافته بود مرحوم میرزا مهدی اصفهانی از خواندن فلسفه نهی می‌کرد، البته این نهی از خواندن فلسفه، امری عام نبود بلکه برای افرادی بود که استعداد کافی برای آموختن فلسفه نداشتند.

**۶. اعتقاد به طرح و برنامه در امر تحصیل:** استاد نورانی اعتقاد داشت دانشجو و طلبه برای سامان دادن به کار تحصیل

باید برای خود طرح و برنامه بلندمدت و میان مدت و کوتاه مدت داشته باشد، و گرنه در پیچ و خم روزمرگی افتاده، به آمال عالی در علم، دست نخواهد یافت.

**۷. روشنفکری:** استاد روحانی و روحانی و آخوند خشک نبود؛ آگاهی از امور سیاسی و آموختن زبان‌های زنده دنیا از ویژگی‌های ایشان بود. او استفاده از رایانه را برای دانشجویان و استادان لازم می‌شمرد. در جریان حسینیّه ارشاد با دکتر شریعتی و استاد مطهری ارتباط نزدیک داشت و در عین حال خطر روشنفکر مآبان غرب زده را هم گوشزد می‌کرد.

**۸. تبلیغ دین در سنگر منبر:** استاد نورانی در امر تبلیغ دین از سنگر منبر و مسجد بهره می‌جست. توانایی او در سخنرانی مشهور بود. با این که هیچ خودستایی نداشت گاهی از برتری خود نسبت به بسیاری از خطیبان معروف معاصر مثل شهید بهشتی سخن می‌گفت.

**۹. فرزاندگی:** استاد نورانی با کسب کمالات علمی و عملی برآستی شخصی فرزانه بود. او کسی بود که می‌دانست در هر مکان و زمان چه باید بگوید که درست باشد و چگونه عمل کند که صحیح و به صلاح باشد، بارها می‌گفت ما نه تنها لازم است بدانیم که چه چیزی را در چه وقتی باید بگوییم، بلکه باید یاد بگیریم که چه چیزی را نباید بگوییم و باید حد خود را بشناسیم. چنانکه حضرت امیر(ع) فرمود: لا تَقُلْ ما لا تَعْلَمُ، بل لا تَقُلْ كُلَّ ما تَعْلَمُ. (حکمت، ۱۹۶)

**۱۰. حکمت عملی و اخلاق:** آنچه از اخلاق در استاد نورانی بیشتر جلوه داشت، زهد و عدم رغبت به دنیا، ساده‌زیستی و پرهیز از اسراف، ترک ریاست‌طلبی و برتری‌جویی، تواضع، فروتنی، حلم و صبر در مصیبت‌ها و راضی‌بودن به رضای الهی، متذکر بودن به بی‌وفایی دنیا و یا مرگ، ظاهر کردن خوش‌خویی در وجه، پنهان کردن حزن در دل، پرهیز از شهرت، دوست‌داشتن گمنامی و رعایت تقوا بود. مکرر این آیه شریفه از قرآن کریم را تلاوت می‌کرد: «تلك الدار الآخرة نجعلها للذين لا يريدون علواً في الأرض ولا فساداً والعاقبة للمتقين.» (القصص، ۸۳)

استادانی چون آیت‌الله شیخ هاشم قزوینی و آیت‌الله میرزا جواد آقا تهرانی تأثیر بسزایی در اخلاق زاهدانه و ساده‌زیستی استاد نورانی داشتند. استاد نورانی از آیت‌الله سید محمود شاهرودی مرجع تقلید نقل می‌کرد که به طلاب سفارش می‌کرد این شهریه‌ای که دریافت می‌کنید مواظب باشید که

مار و عقرب نشود و شما را نگزد. یعنی مسئولیت دارد و حساب و کتاب دارد. بارها پست و مقام سیاسی و اجتماعی به استاد پیشنهاد شد و نپذیرفت. در مورد زودگذر بودن دنیا این بیت را می‌خواند:

از آن سرد آمد این کاخ دلاویز  
که تا جا گرم کردی گویدت خیز  
گاهی که استاد کتاب‌هایش از زیر چاپ در می‌آمد، به دوستان و همکاران هدیه می‌داد و به شوخی می‌گفت: «این از باب رد به ظالم است!» معلوم است که تعبیر «رد به ظالم» را این گونه بیان می‌کرد که شوخی کرده باشد. به کسانی که مانند اروپایی‌ها موی بور داشتند گاهی این گونه شوخی می‌کرد که در قرآن به شماها گفته شده: «کنتم قوماً بوراً» (الفتح، ۱۲)، البته «بوراً» به معنی تباه است!

**۱۱. احترام به علما و اساتید:** استاد نورانی پیوسته از استادان خود با احترام یاد می‌کرد. به خاطر زهد و تواضع و مناعت طبع آیت‌الله شیخ هاشم قزوینی از او به عنوان «سقراط الفقهاء» تعبیر می‌کرد. روزی برای استاد خاطره‌ای را که استاد زین‌الدین جعفر زاهدی، استاد سابق دانشکده الهیات مشهد در خصوص استادش آیت‌الله شیخ هاشم قزوینی برایم نقل کرده بود، برای استاد نورانی بازگو کردم؛ او به یاد استادش اشک ریخت.

از آیت‌الله میلانی و آیت‌الله سید یونس اردبیلی و آیت‌الله مروارید تجلیل می‌کرد. از امام خمینی به عظمت یاد می‌کرد و می‌گفت: «این مرد، خدا را باور داشت». استاد شهید مرتضی مطهری را دوست داشت و او را مغز متفکر می‌دانست. از اخلاص علامه طباطبایی یاد می‌کرد. از آیت‌الله وحید خراسانی و علم و ولایت او به اهل بیت فراوان یاد می‌کرد. از استاد محمدتقی شریعتی و فرزندش دکتر علی شریعتی به نیکی یاد می‌کرد. از آیت‌الله العظمی بروجردی و از مرجعیت مدبرانه او سخن می‌گفت. از آیت‌الله اراکی تجلیل می‌کرد. از مراجع و علمای نجف به بزرگی یاد می‌کرد. از آیت‌الله سید ابوالحسن اصفهانی به احترام یاد می‌کرد.

**۱۲. آرزوی عظمت اسلام:** استاد نورانی پیوسته در آرزوی تحقق عظمت اسلام و مسلمین در ابعاد علمی و فرهنگی و سیاسی بود و گاه و بیگاه این آرزو را به زبان می‌آورد. آرزو داشت کتب و میراث علمای اسلامی و بویژه علمای تشیع در زمینه‌های فقهی و حدیثی و علمی به نحوی شایسته و آبرومند





دکتر نجفقلی حبیبی دیگری سخنران این نشست بود. وی پس از عرض تسلیت به مناسبت رحلت استاد نورانی سخنان خود را این گونه آغاز کرد:

«آدم‌ها وقتی زنده‌اند، ما خیلی درک نمی‌کنیم که هستند. اینجا و آنجا کار داریم و سرمان گرم است. همه دوستان می‌دانند که آقای نورانی در همه جلسات و شوراها حضور داشتند و لذا حالا که نیستند فقدانشان کاملاً مشهود است و آدم بهتر درک می‌کند که چقدر حضورشان اهمیت داشته. و این مایه تأسف است که تا وقتی اساتید بزرگوار هستند، متوجه حضورشان نیستیم؛ وقتی می‌روند متوجه این موضوع می‌شویم، مثل آقای ایرج افشار و خیلی‌های دیگر. یا مثلاً استاد عزیز دکتر محقق که ان شاء الله خداوند حفظشان کند.

درباره استاد نورانی سهم من چند جمله بیشتر نیست. یکی این که ایشان بسیار زاهد بودند و تواضع داشتند و این جزو اخلاقشان بود، جزو زندگی‌شان بود، نه اینکه مصنوعی و ساختگی باشد. این طور بار آمده بود. من این زهد را همیشه توجه می‌کردم. مثلاً اینکه ایشان همیشه لباس ساده می‌پوشید و سال‌ها یک دست لباس را می‌پوشید و کسی تغییری در اینها نمی‌دید. همیشه استاد نورانی را ما با همین وضع می‌دیدیم.

دیگر این که در این زمانه هم مثل همان سال‌های بسیار قبل، یعنی سال‌های طلبگی‌شان، رفتار می‌کردند و مثلاً کتاب‌هایشان را همیشه لای یک دستمال می‌پیچیدند و با همان سبک و سیاق قدیم به دانشکده می‌آمدند. اینها خیلی ارزش داشت، اما ما متوجه نبودیم که چقدر اصالت دارد. آن گونه که فکر می‌کردند همان طور هم رفتار می‌کردند و این اصالت ایشان بسیار ارزشمند بود. بنده بارها در خیابان هم دیده بودمشان که پیاده می‌رفتند و در پاسخ به اصرار من

چاپ و منتشر گردد. احیای میراث مکتوب و نسخه‌های خطی و بازخوانی و انتشار آنها به نحو زیبا و هنرمندانه، به دنبال نشر معارف قرآنی و میراث اهل بیت، علیهم السلام، از آرزوهای استاد بود و تلاش در راه تصحیح و چاپ نسخ خطی بزرگان این مرز و بوم گواه بر آن است.

**۱۳. روحیه نقد و انتقاد:** استاد نورانی در عین حالی که از سجایای حسنه اخلاقی و بلکه از مکارم اخلاق برخوردار بود. یک منتقد اجتماعی نیز بود. گاه با صراحت، گاه با اشاره، گاه با طنز و شوخی و گاه به حالت جد از اوضاع نابسامان اجتماعی در کشور و افراد مسئول انتقاد سازنده می‌کرد. یکی از دوستان که استاد دانشگاه است، روزی بشوخی از بنده که با استاد نورانی هم‌گروه بودم پرسید: «که از آقای عبید زاکانی چه خبر؟!» متوجه شدم که منظورش استاد نورانی است.

**۱۴. آگاهی سیاسی:** استاد معتقد بود آخوند و روحانی باید از امور سیاسی مملکت و جهان باخبر باشد. او برنامه‌های سیاسی و اخبار علمی و فرهنگی، حتی رادیوهای بیگانه را هم پیگیری می‌کرد و دیدگاه‌های سیاسی مطرح در آنها را تحلیل می‌کرد و گاه مطالبی را که خود به آن رسیده و اعتقاد پیدا کرده بود و صلاح می‌دید به برخی مسئولین طراز اول گوشزد می‌کرد.

**۱۵. احترام به فقه و فقها:** استاد برای علم فقه در بین سایر علوم اسلامی و برای فقها در بین سایر علمای اسلامی احترام خاصی قائل بود. او معتقد بود با علم فقه است که می‌توان مملکت و شئون مختلف مربوط به مردم و جامعه را اداره کرد. به دانشجویان و طلابی که می‌شناخت و در آنها استعداد لازم را می‌دید سفارش می‌کرد که فقه بخوانند، زیرا فقه و فقهایی آگاه و راستین را نجات‌بخش انسان‌ها و جوامع می‌دانست.

**۱۶. ذکر غالب او:** بسیار ذکر می‌گفت و گویا بر اثر همین ذکر بود که توانایی تصمیم‌گیری شایسته در شرایط مختلف از ایشان دیده می‌شد. از شتابزدگی در کارها پرهیز می‌کرد و دوستان و نزدیکان را هم از شتابزدگی در کارها و تصمیم‌گیری‌ها پرهیز می‌داد.

**۱۷. انس با قرآن:** آیات فراوانی از قرآن کریم در حفظ داشت. هم خود قرآن تلاوت می‌کرد و هم به قرائت‌ها از طریق رادیو گوش می‌داد.

دکتر کوچنانی با قرائت شعری از قطب‌الدین اشکوری دیلمی لاهیجی، به سخن خود پایان داد.

\*\*\*



نخواست. وقتی برای مشاوره یا یک کار علمی دعوت می‌شد بدون توقع آنجا می‌رفت. خداوند ایشان را رحمت کند. این گونه انسان‌ها بسیار کم هستند و خدا سایه شما را بر سر ما حفظ کند و زنده نگه دارد. بسیاری از آدم‌ها حالت تاریخی دارند، شاید الان کسی درک نکند که من چه می‌گویم. وارستگی او را گذشت زمان مشخص خواهد کرد.

\*\*\*



دکتر احد فرامرز قراملکی سخنران بعدی این نشست بود. وی با بیان این نکته که اگر استاد نورانی در این مکان حضور داشت بیشتر راضی بود تا مباحثه علمی صورت بگیرد، گفت:

«نورانی، گمنام و با عزت زیست، گمنام و با عزت رفت؛ واقعاً عبدالله بود و واقعاً نورانی. وی افزود:

به رغم این که هرچه دوستان از استاد نورانی تعریف و تمجید کرده‌اند به حق و شایسته او بود، اما اگر خود ایشان اینجا بودند، راضی بودند که ما مباحثه علمی کنیم تا تمجید ایشان. به همین دلیل می‌خواهم به عنوان یک دانشجوی فلسفه، یک بحث علمی را مطرح کنم.

استاد نورانی استاد و عضو هیأت علمی گروه فلسفه و غالب فعالیتش در کلام و فلسفه بود؛ البته گاهی در زمینه‌های دیگر مثل اصول هم مباحثی را ارائه می‌کرد، اما تعلق خاطر ایشان بیشتر فلسفه و کلام بود. طرح و برنامه داشت که میراث مکتوب کلام و فلسفه را احیا کند و ادیب بودن خود را — که بسیار ید طولایی در آن داشت — در خدمت این امر گرفته بود. من برای این که آن جنبه فلسفی ایشان بهانه‌ای باشد برای این مباحثه کوتاه دانشجویی — بی آن که در این جمله نقدی بخوایم داشته باشم — عرض می‌کنم که امروز جریان فلسفه در دنیا در حال طی کردن مسیری است که ما با گرایش‌های

برای رساندنشان می‌گفتند که مزاحم نمی‌شوند و با اتوبوس می‌روند. این سادگی‌ها فوق‌العاده ارزشمند است، بخصوص که آقای نورانی عالمی برجسته بود؛ برخلاف ظاهر ساده‌اش، دانشمند بود؛ درس‌های حوزوی را خوب خوانده بود و در حوزه کاری خود خیلی وارد بود.

این سادگی استاد، که می‌شود آن را زندگی اخلاقی تعبیر کرد، فوق‌العاده برای بنده و دیگران درس آموز بود و همان طور که آقای دکتر کوچانی فرمودند، ایشان بسیار تودار بودند. غم، غصه، فقر و... را هیچ وقت عنوان نمی‌کردند. البته شاید این عادت ما هم بد بوده که هیچ وقت از ایشان نمی‌پرسیدیم که شما چه طور زندگی را می‌گذرانید یا مشکلاتان چیست و...، اما ایشان اخلاقاً کسی نبودند که غم‌های مادی و... را بروز دهند و دائماً با شوخی و خنده با اساتید صحبت می‌کردند و به همین بسنده می‌کردند.

در اواخر عمر بسیار حساس و رقیق‌القلب شده بودند و فوراً اشک در چشمانشان جمع می‌شد. ظاهراً این دیگر از اختیارشان خارج بود، اما با وجود این، هیچ وقت گلایه‌ای از فقر و دارایی و نداری نکرد. به علماء، مطالعات اسلامی و دانشمندان اسلامی عشق سرشار داشت. استاد نورانی آثار زیادی داشت که آقای دکتر صادق زاده زحمت کشیده و آنها را جمع کرده و به چاپ رسانده است.

واقعاً ایشان آثار خوبی را تصحیح کرده و به یادگار گذاشته است. ممکن است که کسانی درباره روش تصحیح او حرف‌هایی داشته باشند، اما ایشان آدم عمیقی بود، مسلط بود و فهمش هم نسبت به متون اسلامی و متون مختلفی که کار کرده بود بسیار بالا بود. من به تمام معنی ایشان را استاد خودم می‌دانم. در آثاری که تصحیح کرده‌ام در موارد زیادی در پاورقی‌ها وقتی از کتب ایشان استفاده کرده‌ام، نوشته‌ام «استاد نورانی»، و این چیزی بود که برای من ملکه شده بود.

این فهم من بود از استاد نورانی و افسوس می‌خورم که چرا هیچ وقت از زندگی شخصی ایشان و حالاتشان نپرسیدیم. ایشان هیچ وقت نمی‌گفت، اما من هم هیچ وقت نپرسیدم و ناراحت هستم.

در نهایت عزت نفس زندگی می‌کرد. با وجودی که مسئولان زیادی او را می‌شناختند و ارزش و احترام زیادی برایش قائل بودند، هرگز در پی کسب مقام و امور دنیایی و پست نبود و حتی برای کتاب‌هایشان هیچ وقت از کسی چیزی



مختلف فلسفه تحلیلی، این مسیر را می‌شناسیم؛ فلسفه تحلیل زبانی، فلسفه ذهن، فلسفه اکشن و... وی ادامه داد:

یکی از متخصصان فلسفه باستان به نام پیر هادو، نکته‌ای را متوجه شد و به صورت فرضیه‌ای طرح کرد و گفت: «این فلسفه معاصر، بویژه معطوف به بخش تحلیلی و فلسفه تحلیل زبانی خاص غرب، مقدار جنبه نظری‌اش آن قدر غلیظ شده که ما دیگر از فلسفه، جنبه عملی نمی‌بینیم.» به تعبیر ناقص بنده، گویی فلسفه مهارت تفکر شده و صرفاً از یک جهت مثل ریاضیات شده است. هادو معتقد بود که فلسفه قدیم این‌گونه نبود؛ فلسفه قدیم، هم جنبه تئوریک و هم جنبه عملی داشت و می‌گفت که فلسفه‌های قدیم — فرقی هم نمی‌کند که سقراط باشد، افلاطون یا ارسطو — دو حیثیت داشته: حیثیت عملی و حیثیت نظری.

نکته دیگری که هادو متذکر شد، این بود که حیثیت نظری مبتنی بر حیثیت عملی است. او می‌گفت درست است که کتاب‌های اخلاق، بعد متافیزیک نمی‌نویسند و در جمع‌آوری آثار ارسطو، همه می‌دانیم که اخلاق نیکوماخوس خودش بعد از همه آثار و بعد از متافیزیک است، اما اتفاقاً فلسفه از اخلاق شروع می‌شود و از جنبه عملی شروع می‌شود. اگر فلسفه را هرمی بدانیم، قاعده این هرم اخلاق است و تفکر نظری روی این اخلاق سوار شده است. او معتقد بود که فلسفه از یک انتخاب نخستین شروع می‌شود. یعنی کسی که فیلسوف است، اطلاعات به دست نمی‌آورد؛ بلکه یک انتخاب نخستین می‌کند و بعد از آن چیزهای دیگر از پی می‌آید. این انتخاب نخستین، انتخاب نحوه زندگی است، انتخاب مشی زندگی است؛ و لذا هادو به فلسفه‌ای پرداخت به نام «فلسفه به مثابه مشی زندگی» و در دو کتابش این را عنوان کرد. همه می‌دانند که هادو در فلسفه اخلاق متخصص بود. امروز نظریه او خیلی نظریه جذابی شده و نام هادو را تقریباً عالم گیر کرده است. یعنی ارجاع به هادو، یک بسامد بسیار بالایی دارد. بگذریم از این که هزار سال قبل از هادو هم محمد بن زکریای رازی در سیره‌الفلسفیه دقیقاً همین را می‌گوید. این که فلسفه به منزله مشی زندگی است و بحث‌های تئوریک تازه بعد از اینهاست. رازی «تشبه به اله» را سیره عملی می‌داند تا نظری و آن سیره نظری تازه می‌آید روی سیره عمل.

دکتر احد فرامرز قراملکی با تأکید بر این موضوع که به

عنوان یک دانشجوی فلسفه، داریم از این حیثیت کاربردی و عملیاتی فلسفه قدری دور می‌شویم، گفت:

فکر می‌کنیم فلسفه فقط حل معادلات چند مجهولی است در مسائل فلسفه اولی. فکر می‌کنیم که اگر ما معقولات ثانی منطقی و فلسفی را خوب با هم تلفیق کنیم، می‌شود فلسفه. بدون این که زبان طنز یا نقد داشته باشم فقط یادآوری می‌کنم که فلسفه در درجه اول یک مشی زندگی حکیمانه است و استاد نورانی دقیقاً چنین بود. نورانی چیزی نبود جز یک انتخاب که روی همان انتخاب، تمام عمر علمی‌اش را گذاشت. آن انتخاب اول انتخاب اخلاق بود، یک نوع مشی زندگی بود. تمام تمجیداتی که دوستان درباره استاد نورانی می‌گویند و حق هم هست، به نظر من بر می‌گردد به مشی زندگی، یعنی از نظر استاد نورانی، کلام و فلسفه در درجه اول به عنوان یک مشی زندگی بود که ایشان انتخاب کرده بود و هر روز هم این مشی را مؤدب‌تر، منفتح‌تر، بهتر، دقیق‌تر و مهذب‌تر پیش می‌برد. خلاصه بحث من این بود؛ مدلی که پیر هادو برای فهم فلسفه قدیم مطرح کرد و به عنوان هادو شناخته شد، این بود که فلسفه به عنوان مشی زندگی دقیقاً در سیره فلسفی محمد بن زکریای رازی آمده و می‌دانیم استاد محقق در رازی‌شناسی، همه اینها را هم بحث کرده‌اند. مرحوم استاد نورانی نگاهش به فلسفه، این بود. اگر نورانی گروه فلسفه را انتخاب کرد — البته به توصیه استاد مطهری و دعوت شهید مفتاح — ریشه‌اش این بود. و ما این را به صورت تجسم عینی می‌دیدیم که مرحوم نورانی حکیمانه زیست. مولوی می‌گوید:

مرگ هر یک ای پسر هم‌رنگ اوست

این سخن درباره نورانی بسیار صادق است. نورانی گمنام، همراه با عزت زیست، گمنام همراه با عزت رفت؛ نه این است؟

میم و واو و میم و نون تشریف نیست

لفظ مؤمن جز پی تعریف نیست

واقعاً عبدالله بود و واقعاً نورانی. این در زندگی‌اش تجسم یافته بود. کاملاً بندگی خدا و ترک هر بندگی دیگر در مرام نورانی بود. نورانی یعنی یک مرام سرسپردگی به خدا و عدم هرگونه ذلت‌پذیری در برابر دیگران. او با عزت زندگی کرد و نورانی؛ البته اهل شکر بود، نه شکایت.

قراملکی با اشاره به این مهم که از نورانی خیلی حرف‌ها می‌شود زد، ادامه داد:

نورانی سمبل حساس بودن به حقوق دیگران بود؛ حق





دانشجو، جامعه، علما. هرگز حاضر نبود در هیچ شرایطی روی حق مردم پا بگذارد؛ حتی حاضر بود از حقوق خود بگذرد، اما حقوق کسی را پایمال نکند. با تمام وجودش حساس بود به حقوق دیگران. آدمی که می‌گوید برای من مراسم نگیرد چون مردم حقشان در این ترافیک‌ها ضایع می‌شود. این نگاه خیلی نورانی است و کالای گمشده جامعه ماست. ما برای یک ارتقا و ترفیع و... چه‌ها که نمی‌کنیم! نورانی با این که در کارش حرفه‌ای بود و کیفیتش عالی، اما اصلاً به این درجات ظاهری اهمیت نمی‌داد. نورانی درست است که دانشیار استخدام شد، اما یادتان باشد که دانشیار بازنشسته شد. حقش استادی بود، اما زیر بار بعضی از این فرمول‌هایی که رشته‌های دیگر نوشتند و بر علوم اسلامی تحمیل کردند، نرفت. من از این تریبون می‌خواهم عرض کنم دوستانی که مدیریت نظام آموزشی ما را دارند، توجه کنند که اگر شاخص‌ها دقیق تعریف نشود، بسیاری از دانشمندان پیشکسوت حاشیه‌نشین می‌شوند.

\*\*\*



دکتر مهدی محقق مدیر نشست و آخرین سخنران این نشست بود. وی سخنان خود را با خاطره آشنایی با استاد نورانی آغاز کرد و گفت:

من مرحوم نورانی را شاید هنوز ۱۳۴۰ نشده بود که در کتابفروشی اسدی در میدان بهارستان زیارت کردم. از ایشان سؤال کردم شما کجا هستید، گفتند در مشهد. ایشان مرا می‌شناختند چون من زمانی که در لندن بودم چند مقاله برای مجله آستان قدس نوشته بودم و ایشان مقالات من را خوانده بودند. همچنین در همان سال‌ها در مجله یغما مقالاتی را نوشته بودم و ایشان همه را خوانده بودند و سالی که من از

لندن مراجعت کردم سال ۱۳۴۲ بود. ایشان با آقای مرحوم فخرالدین حجازی مجلسی را در مشهد ترتیب دادند و فضایی را به مناسبت حضور من در مشهد دعوت کردند. از آنجا آشنایی من با مرحوم نورانی بیشتر شد تا این که خود ایشان به تهران آمدند و در حسین آباد لویزان منزل گرفتند و من مکرراً به زیارتشان می‌رفتم. خصوصاً وقتی که استاد عبدالرحمن بدوی از مصر به ایران آمده بود، آقای نورانی خیلی با ایشان دم‌ساز بود و یک روز ناهار ایشان را دعوت کرد در منزل خود در حسین آباد لویزان. عبدالرحمن بدوی بسیار اهل طنز و مزاح بود. همان وقت هم بدوی قصیده‌ای را به زبان عربی خطاب به خیام گفته بود که ای خیام تو ما را گول زدی، صحبت از مسایلی کردی که ما خوشحال شویم، بیایم ایران و حالا که آمدیم ایران انتظار داشتیم حوری و غلمان اینجا ببینیم ولی فقط افشار و نورانی را دیدیم! و این را در کتاب خود به نام السیره الذاتية به چاپ رسانده است.

استاد نورانی مکرراً به مؤسسه مطالعات اسلامی می‌آمدند. من واقعاً استاد نورانی را کشف کردم. در زمانی که من مشهد بودم ایشان را زیارت نکردم، چون چند نسل درسی بعد از ما بودند. من در ۱۳۲۶ و ۱۳۲۷ شاگرد ادیب نیشابوری بودم و ایشان چند سال بعد شاگرد ادیب نیشابوری شدند. بنابراین با آن محیطی که من از مشهد می‌شناختم، ایشان هم آشنا بودند و لذا به همین دلیل، مسایل مشترک زیادی داشتیم که با هم صحبت کنیم. در آن زمان، مکتب تفکیک در مشهد حاکم بود که در آن با فلسفه مخالف بودند و آن هم از این جهت بود که مرحوم آقامیرزا مهدی اصفهانی علمدار این حرکت بود و مرحوم میرزا جواد آقای تهرانی و حاج شیخ مجتبی قزوینی هم پیرو این حرکت بودند.

من مشترکات زیادی با مرحوم نورانی داشتم و همان طور که اشاره شد، توانستم اولیای دانشگاه تهران را متقاعد کنم که باید از علم استفاده کرد. گفتم شما به لباس نگاه نکنید، چون ایشان روحانی هستند و عالم هستند و اهل علم. پافشاری کردم و ایشان در سال ۱۳۵۲ به دانشکده ادبیات آمدند و مورد استقبال هم قرار گرفتند. مردی بود که هم ادبیات فارسی می‌دانست و هم در ادبیات عرب استاد بود. فقه، فلسفه، منطق و کلام می‌دانست، ما از وجود ایشان استفاده کردیم و من وسایل چاپ کتاب ایشان را فراهم کردم. استاد نورانی چند رساله مهم از خواجه نصیر طوسی را



لطف کردند و ما چاپ کردیم و بعدها نیز کتاب‌های متعدد را چاپ کردیم، تا این اواخر که شرح حکمة الاشراق سهروردی از قطب‌الدین شیرازی را با هم کار کردیم. قرار نبود من کار کنم، اما ایشان بیمار شدند و من برای این که کتاب نماند، کارهای نیمه‌تمام را کمک کردم و تحت نام هر دوی ما درآمد و فهرست آن در ارج‌نامه‌ای که آقای صادق زاده چاپ کرده، آمده است.

اینها همه مقام علمی استاد نورانی بود که واقعاً طالب علم بودند و همیشه شاد می‌شدند که کتاب تازه‌ای را ببینند و در حقیقت کوشش می‌کردند که خودشان را روزآمد کنند. اگر مقاله‌ای در هر جا چاپ می‌شد، ایشان تا آن را نمی‌خواندند، آرام نمی‌گرفتند. این بُعد علمی مرحوم نورانی بود. اما درباره بُعد اخلاقی وی باید بگویم که وی بسیار متواضع و از دنیا کناره‌گیر بود. مصداق جمله:

علم کز تو، تو را نبستاند  
جهل از آن علم به بود صد بار

یعنی واقعاً زاهد بودند؛ زاهد به معنای واقعی کلمه؛ یعنی بدون ادعا. مشاغل مهمی به ایشان پیشنهاد شد، چه پیش از انقلاب و چه بعد از انقلاب؛ اما ایشان فرمود: «من خادم علم هستم و معلم، و از این دو نباید زندگی من تجاوز کند.» کوشش می‌کرد که یاد استاذان خود را گرامی بدارد و همیشه متذکر می‌شد که چه مباحثی را در مشهد از استاد آقا شیخ هاشم قزوینی در زمینه فقه و اصول خوانده‌اند.

من خیلی با ایشان دمساز بودم. او وقتی از کارهای علمی خود خسته می‌شد، به سراغ من می‌آمد و می‌گفت: «بهترین تفریح ما پس از خستگی از مطالعه و نوشتن، این است که به دیدار علما برویم؛» که آخرین دیدار ما از این گونه، از حضرت آیت‌الله حاج سیدرضی شیرازی بود که هم نزدیک به ما بودند و هم محضرشان سود و فایده علمی برای ما داشت.

نورانی نخست در حسین‌آباد لویزان اقامت گزید و به ارشاد و موعظه و امامی جماعت آن ناحیه پرداخت. پس از چندی دریافت که این زندگی برای او که می‌بایست با کتابخانه‌ها و علما و دانشمندان سر و کار داشته باشد، مناسب نیست. به تهران آمد و در خانه‌ای محقر و نمناک نزدیک میدان امام حسین اقامت گزید. پس از آن به خواهش من به آپارتمانی کوچک روبه‌روی منزل ما منتقل گشت؛ چنان که ما از پنجره سیمای او را که همیشه در حال مطالعه و کتابت بود، می‌دیدیم.

ایشان ترجیح می‌دادند که زندگی عالمانه‌ای داشته باشند و هیچ گاه غم و درد و رنج خود را به زبان نمی‌آوردند. من شاید نزدیکترین فرد به ایشان بودم، اما دو سه سال بعد از فوت فرزند برومندش دکتر مرتضی نورانی، متوجه این موضوع شدم. آن هم وقتی که گفت رفتیم مشهد مرتضی را گذاشتیم و آمدیم، پرسیدم منظورتان چیست و ایشان موضوع را عنوان کردند.

در بسیاری از همایش‌ها من و نورانی با هم بودیم؛ از جمله همایش حزین لاهیجی در لاهیجان و همایش شیخ فضل‌الله نوری در نور که در همایش اخیر، مرحوم نورانی سخنرانی مفصل و عالمانه‌ای ایراد کرد. نورانی به مصداق «قُولُوا الْحَقَّ وَلَوْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ» سخن حق را با شهامت و بی‌پروا بدون توجه به عواقب آن ایراد می‌کرد.

اخلاق و آداب ایشان بسیار آموزنده بود؛ همانند تمام مواردی که از ادیب نیشابوری آموخته بود. ادیب نیشابوری واقعاً استادی درجه یک بود. نورانی نزد ایشان درس خوانده بود و آنچه از او یاد گرفته بود، مناعت طبع و بزرگی و بزرگواری و قناعت بود که ارزش آن بیشتر از علم معانی و بدیع بود. وصیت‌نامه ادیب را ما چاپ کردیم که در آن نوشته بود، یک قالیچه کهنه، یک سماور نو و یک سماور کهنه، سه تا استکان و چهار تا نعلبکی و... این چنین بود زندگی استاد آن مرحوم، و نورانی اخلاق را از او فرا گرفته بود.

حکمت نشود یکتا مر طبع شما را  
تا از طمع مال، شما پشت دوتائید

باید حکمت با نفس انسانی عجین شود، نه این که انسان بار حکمت را بر دوش بکشد. مرحوم نورانی، حکیم به معنای واقعی بود. گذشت داشت، قناعت داشت، مناعت طبع داشت، منتها این در مملکت ما نهادینه شده که مرد تا وقتی زنده است، قدرش را نمی‌دانیم و وقتی از دست رفت می‌گوییم چه گوهری را از دست دادیم. مردمان بزرگ در شهر خود غریب هستند. زمانه به طرف اشخاص جاهل می‌رود و جهلا دشمن علما هستند و مرحوم نورانی از این رنج می‌برد.

دشمن عالمان بی‌گنهند  
چون که خود جاهل و گنهکارند

نورانی واقعاً زاهد و عابد بود، صاحب کشف و کرامت بود. من چند حادثه از نورانی دیده‌ام که معنای کرامت را می‌دهد. شنیده بودیم که ملاهادی سبزواری صاحب کرامت است و کرامات



چهل ستون آن مسجد بودند. وقتی وارد بر ایشان شدیم، آن مرحوم مشغول بسته‌بندی و نخ‌پیچی کتاب بودند و فرمودند: «این کتاب‌های تبلیغی است که به نقاط مختلف عالم می‌فرستیم.»

پس از رد و بدل سلام و تعارفات معمولی، حاج حسن آقا، رو به من فرمود و گفت: «چرا این شرح منظومه حاج ملاهادی سبزواری را که کتاب درسی حوزه است، تجدید چاپ نمی‌کنید؟ طلبه‌های بیچاره ناچارند به همان چاپ ناصرالدین‌شاهی رجوع کنند.» من در پاسخ گفتم: «مؤسسه ما از بودجه خاصی برخوردار نیست تا بتوانیم آن کتاب را تجدید چاپ کنیم. هر وقت من سخن از بی پولی و عدم امکان مالی در حضور مرحوم نورانی به میان می‌آوردم، فوری ایشان می‌فرمود: «ان شاء الله یک ثلثی پیدا شود تا محقق بتواند کاغذ بخرد و این کتاب‌ها را چاپ کند!» و معمولاً من با این جمله عکس‌العمل نشان می‌دادم که: «مگر ما بمیریم و از ثلث خودمان این کتاب‌ها چاپ شود!» هنوز من این جمله طنزآمیز را در برابر سخن نورانی نگفته بودم، شخصی که در محضر حاج آقا سعید حضور داشت، گفت: «مگر ثلث هزینه چاپ یک کتاب چقدر است؟» من ثلث را به همان معنی که او فهمیده، گرفتم و گفتم: «هزینه کتاب مورد نظر که چاپ و کاغذ و صحافی را در بر می‌گیرد، یکصد و پنجاه هزار تومان است.» آن شخص فوراً چکی به مبلغ پنجاه هزار تومان نوشت و به من داد و گفت: «بس از چاپ، به میزان این مبلغ از کتاب شرح منظومه برای حاج آقا می‌آوردید و ایشان آن را با کتاب‌های دیگر تعویض می‌کنند و در نتیجه معادل پنجاه هزار تومان کتاب مورد نیاز به کتابخانه مسجد چهل ستون اضافه می‌شود.»

من این حادثه میمون و مبارک را که نتیجه یک شوخی و مزاح نورانی بود، از کرامات او به شمار می‌آورم و در همه جا آن را نقل می‌کنم. فضایل استاد نورانی زیاد است و من اگر بخواهم درباره ۵۰ سالی که با ایشان دمساز بودم، بگویم زیاد است. امیدوارم روح پرفتوح مرحوم نورانی را با ائمه طاهرين که ایشان مروج فرهنگ ایشان بودند، قرین رحمت سازد.



ایشان برای ما این بود که همیشه راه برای تحقیق درباره کتاب‌هایشان باز و هموار بود، حتی در خارج از کشور. هنگامی که مجموعه‌ای از متون و مقالات در منطق اسلامی را با همکاری پروفیسور ایزوتسو فراهم آوردیم، مرحوم نورانی چند مقاله ارزش را به این مجموعه تقدیم داشت؛ از جمله:

۱. تعدیل المعیار فی نقد تنزیل الافکار
  ۲. اجوبه مسائل الاسترآبادی
  ۳. از نصیرالدین طوسی
  ۴. مطارحات منطقیه بین الکاتبی و الطوسی
  ۵. تعلیقات منطقیه میرداماد (منطق و مباحث الفاظ مؤسسه مطالعات اسلامی).
- او سپس کتاب تلخیص المحصل خواجه طوسی را به پیوست «رسائل و فرائد کلامی» در سال ۱۳۵۹ به مؤسسه تقدیم داشت و این همکاری را با نشر کتاب جام جهان‌نمای، ترجمه فارسی کتاب التحصیل بهمینار — تلمیذ ابن سینا — در سال ۱۳۶۲ و المبدأ و المعاد ابن سینا در سال ۱۳۶۳ و شرح حکمه الاشراق سهروردی از قطب‌الدین شیرازی در سال ۱۳۸۰ ادامه داد.
- نورانی با نشر و احیای این کتاب‌های نفیس و ارزشمند، مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه تهران — دانشگاه مک‌گیل، را به مراکز علمی جهان معرفی کرد و این خدمت بزرگی به جهان علم و دانش برای او به شمار می‌آید.
- وجود ایشان موجب برکت بود. روزی از روزها آقای نورانی گفتند: «برویم به جنوب تهران، به مسجد جامع، به دیدن آیت‌الله حاج حسن آقا سعید تهرانی» که امامت جماعت جامع